

رقیب حصاری

دکتر احمد امیری خراسانی* - دکتر محمدرضا صرفی**

چکیده:

مقاله حاضر به منظور بررسی پیشینه و بازسازی یک سنت اجتماعی و فرهنگی فراموش شده که در ضمن یک تشبیه مرگب و با واژگان فریبکار در بیت زیر از اشعار بازمانده از رودکی انعکاس یافته، نوشته شده است:
خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب
بر اساس یافته های این گفتار؛ رقیب صاحب یکی از مشاغل اجتماعی بوده است که خانواده های اصیل برای تربیت و محافظت از فرزندان خود استخدام می نموده اند و حصاری، به معنای معشوق و زیبا رویی است که چهره زیبا و آفتاب سان خود را در پرده نقاب پنهان می کرده است. بدون در نظر گرفتن این رسم، شعر رودکی تمام لطافت و زیبایی خود را از دست خواهد داد.

واژه های کلیدی:

رقیب، حصاری، تشبیه مرگب، آفتاب

۱- مقدمه:

در ابیات معدودی که از رودکی به جای مانده، پاره ای از آداب و رسوم اجتماعی که زیر بنای فرهنگی جامعه عصر وی را تشکیل می دهند، گاه به زبان اشاره و اختصار و گاه بوضوح و آشکارا انعکاس یافته است. تغییر وضعیت جامعه و فریبکاری واژگان که در بسیاری از مواقع با جلب توجه پژوهشگران به معنای قاموسی و غیر اصطلاحی خود، مانع از بررسی بار فرهنگیشان می شوند، گاه موجبات برداشتهای اشتباه را فراهم می سازند. این امر با توجه به از بین رفتن شمار بسیاری از ابیات رودکی که امکان مقایسه ابیات و راه یابی به پشتوانه های فرهنگی آفرینش هنری او را با دشواری مواجه می سازد، به صورت طبیعی تشدید شده است.

* - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان Amiri@mail.uk.ac.ir

** - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان M_sarfi@yahoo.com

در روزگارهای پیشین خاندانهای اصیل برای تربیت فرزندان خود و نظارت بر رفتار آنان، افرادی را استخدام می‌کرده‌اند که از جمله آنها می‌توان به «ادیب» و «رقیب» اشاره کرد. رقیب در معنای قاموسی خود مفاهیم نگهبان، مراقب، موکل، محافظ (لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین، ذیل رقیب) را می‌رساند و نیز «به هر یک از دو کس که بر یک معشوق عاشق باشند، رقیب گفته می‌شود، چرا که هر یکی از دیگری نگهبانی و حفاظت معشوق می‌کند.» (فرهنگ آندراج، غیث اللغات، ذیل رقیب) بعلاوه، در واژه حصار، جزء اول؛ یعنی حصار، به معنای محاصره کردن و گرداگرد کسی را گرفتن، سبب شده که شارحان رودکی این واژه را به معنی متحصّن و زندانی (خطیب رهبر، ۱۳۷۵: ۲؛ حاکمی، ۱۳۶۹: ۲)، در حصارمانده، زندانی (شعار، انوری، ۱۳۶۵: ۶۴)، زندانی، کسی که در حصار گرفتار شده باشد (امامی، ۱۳۷۳: ۱۴۱) و متحصّن و زندانی معنی نمایند و به معنای استعاری آن؛ یعنی زن، معشوق و کسی که چهره خود را در حصار روی بند و نقاب قرار داده است، بی‌توجه بمانند و در نتیجه به برداشتهای اشتباه برسند.

در این گفتار که به شیوه کتابخانه ای نوشته شده و نتایج بررسی به شکل توصیفی-تحلیلی ارائه می‌شود، نویسنده قصد دارد معنایی جدید و متناسب با فضای عصر رودکی را با یکی از ابیات وی ارائه دهد و به بازسازی و معرفی رسمی منسوخ شده در آن روزگار بپردازد.

۲- پیشینه بحث

رودکی تشبیب یکی از قصاید زیبای خود را به توصیف بهار خرّم اختصاص داده و با ایجاد فضایی غنایی و عاشقانه تصویر زیر را برای نشان دادن حالت خورشید بهاری که به تناوب چهره می‌نماید و در پس پرده ابر فرو می‌رود، به شکلی کاملاً هنرمندانه رقم زده است:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه چونان حصارى ای که گذر دارد از رقیب

برداشتهای شارحان رودکی از این بیت تقریباً یکسان است؛ چنانکه خطیب رهبر در معنای بیت گفته اند: «خورشید چون زندانی ای که چشم نگهبان را بیاید و سری از روزنه زندان بیرون کند، گاه گاه از پرده ابر روی می‌نماید» (خطیب رهبر، ۱۳۷۵: ۲) انوری و شعار در معنای بیت نوشته اند که «گاهی چهره خورشید از پس ابر نمایان می‌شود، مانند کسی که در حصار است و دور از نظر نگهبان عبور می‌کند.» (شعار، انوری، ۱۳۶۵: ۶۴) امامی در معنای بیت نوشته اند که «روی خورشید از زیر ابر می‌دمد، مانند مردی زندانی که با خوف و احتیاط قصد دارد از مقابل نگهبان خود بگریزد.» (امامی، ۱۳۷۳: ۱۴۱).

ضبط بیت در نسخه گزیده دکتر حاکمی با سایر نسخه ها اندکی تفاوت دارد. ایشان مصراع اول را به شکل «خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه گاه» ضبط کرده اند و در معنای بیت نوشته اند که «خورشید چون زندانی ای که چشم نگهبان را بیاید و سری از روزنه زندان بیرون کند، گاه گاه از پرده ابر روی می‌نماید» (حاکمی، ۱۳۶۹: ۲). دبیر سیاقی تنها به توضیح مصراع اول بسنده کرده و مرقوم نموده اند که «گاه گاه خورشید را روی (روی خورشید) از ابر (از میان ابر) دمد (نمایان شود)» (دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۲۴) و سرانجام شفیع کدکنی ضمن بحثی کاملاً دقیق از ویژگیهای عمومی صور خیال در شعر رودکی، برداشت خود را از بیت یاد شده به شکل زیر آورده اند؛ «خورشید از زیر ابر، آنگاه که چهره می‌نماید و پنهان می‌شوند، حصارى ای است که از رقیب خود حذر دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۱۵).

نگارنده با بررسی متون ادبی و تمرکز بر بیت یاد شده به فرضیه ای دیگر دست یافته است و قرائت و معنای دیگری را به برداشت های شارحان محترم اضافه ساخته که در ذیل مطرح می نماید.

۳- فرضیه

بیت یاد شده بر مبنای فرضیه زیر قابل تحلیل صحیح خواهد بود:

بنیان بیت بر تشبیه مرکب نهاده شده است و رودکی حالت پنهان شدن و چهره نمودن پیاپی خورشید را در فصل بهار، به حالت زیبارویی که تحت مراقبت شدید رقیب خویش قرار دارد و عاشق مشتاق خود را در آرزوی دیداری هر چند کوتاه از چهره خویش می بیند، تشبیه کرده است که با اندک غفلت رقیب، روی بند را از چهره کنار می زند و چهره خورشیدسانش را لحظه ای به عاشق بی قرار نشان می دهد و به محض توجه رقیب، مجدداً روی بند را بر چهره خود می اندازد.

۴- اثبات فرضیه

برای اثبات فرضیه یاد شده، با توجه به هدف و محدودیت حجم مقاله، سه راه زیر مورد تأکید قرار می گیرد:

۴-۱- ویژگیهای تصویری بیت

شیوه بیان و ذهنیت رودکی تقریباً در تمام موارد تصویری است. وی به جای آنکه از تفکری انتزاعی سود جوید و اندیشه ها و نظرات خود را به شکل گزارشی ارائه نماید، با بهره گیری از تشبیهات دقیق و با خلق تابلوها و تصویرهایی که از مجموع جزئیات گوناگون حاصل می شود، به شعر خود پویایی و لطافت می بخشد. در بیان تصویری، تشبیه نقش فوق العاده دارد. شفیعی کدکنی تأکید کرده اند که: «تصویرهای شعر رودکی متحرک و جاندار و زنده» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۱۴) است و «در میان صور گوناگون خیال که در شعر او دیده می شود، به طور طبیعی بیشترین نوع تشبیه است، آن هم در حوزه ارتباط میان اشیای مادی و محسوس با اشیای مادی و محسوس دیگر... بعلاوه، تصویر در شعر او به صورت گسترده و تفصیلی - که از خصایص صور خیال در شعر این دوره است، ظاهر می شود و در اغلب موارد تمام اجزای تشبیه ذکر می شود» (همان: ۱۷-۴۱۶) به گفته طالبیان «تعداد تشبیهات مرکب در شعر رودکی کمتر از تشبیهات مفرد است، اما در این نوع تشبیه رودکی عناصر متعدّد را به هم آمیخته است و از ترکیب آنها هیاتی کلی ترتیب داده که طرفین تشبیه را تشکیل می دهند» (طالبیان، ۱۳۷۸: ۱۱۲).

آنچه در تشبیه مرکب حایز اهمیت است، «عبارت از هیاتی است که از اجتماع چند چیز انتزاع می شود» (رجایی، ۱۳۵۹: ۲۵۱). شمیسا وجه شبه مرکب را هنری ترین وجه شبه دانسته که از مشبّه به مرکب اخذ می شود و هیات حاصله (ایماژ، تصویر، تابلو) از امور متعدّد و به اصطلاح متنوع از چند چیز است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۰۲).

در بیت مورد بحث، تصویر ارائه شده مرکب از اجزای زیر است:

- ۱- زیبایی و روشنایی: بین خورشید و چهره معشوق از نظر زیبایی و روشنی ادعای همانندی شده است.
- ۲- مخفی بودن و آشکار شدن: اختفای خورشید در پشت ابر و چهره معشوق در پشت نقاب که با کنار رفتن ابرهای بهاری و دور شدن تعمّدی روی بند، لحظه ای آشکار می شوند.

۳- تناوب: چهره معشوق و چهره خورشید به صورت متناوب، گاه از پس پرده ابر و نقاب نمایان می شوند و گاه در پشت پرده پنهان می گردند.

یافتن تناسب بین خورشید و چهره معشوق بمراتب هنری تر از یافتن تناسب بین خورشید و زندانی است. این امر هم در شعر خود رودکی سابقه دارد؛ چنانکه در جایی دیگر گفته است:

به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دو لاله حجیب

و هم در شعر شاعران معاصر او بارها آفتاب مشبه به یا مستعار منه چهره معشوق قرار گرفته است. برای نمونه، جویباری در ابیاتی که از نظر مضمونی با بیت رودکی قرابت فراوان دارد، گفته است:

به ابر پنهان کرد آفتاب تابان را به سبزه بنهفت آن لاله برگ خندان را

به سوی هر دو مهش بر، دو شاخ ریحان بود به شاخ مورد بیبوست شاخ ریحان را

(شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۰۷)

در نهایت، تذکر این نکته ضروری است که اگر حصری را به جای معشوق که چهره زیبا و دلبرای خود را در پرده نقاب محصور کرده است، زندانی معنا کنیم، تمام لطف و زیبایی شعر را از آن خواهیم گرفت و پشتوانه فرهنگی شعر را نیز به نابودی خواهیم کشاند.

۲-۴- پیشینه فرهنگی رقیب و حصری

علامه دهخدا برای رقیب علاوه بر آنچه ذکر شد، دو معنای دیگر هم در نظر گرفته اند و با ارائه شواهدی محدود، رقیب را «نگهبان و مراقب معشوق» و «مزاحم و انگل که میان عاشق و معشوق باشد» نیز دانسته اند (لغتنامه دهخدا، ذیل رقیب). این دو معنا بر اساس استنباط آن بزرگ از کاربردهای واژه رقیب در اشعار فارسی استخراج شده است که متأسفانه مورد توجه شارحان قرار نگرفته است.

سنایی در بیتی رقیب را در کنار ادیب قرار داده است که براساس آن می توان آنرا یکی از مشاغل مهم در روزگار کهن به حساب آورد. وی می گوید:

شاهزاده است آدمی و حسیب نبود هیچ بی رقیب و ادیب

هر که فرزند شاه کی باشد بی رقیب و ادیب کی باشد

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۶۳)

خرمشاهی نیز به این نکته توجه داشته‌اند و گفته اند که «در شعر حافظ و ادبیات قدیم قبل از او، رقیب به معنای امروزی، یعنی رقیب عشقی نیست، بلکه به معنای نگهبان و محافظ و لاله و دربان و نظایر آن است... و نسبت دادن رقیب به معشوق و نه به خود، حاکی از همین معناست:

نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید دور از رخت این خسته رنجور نمانده است

(خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۳۳۵)

در **جامع التواریخ** نیز از رقیب به عنوان یک شغل یاد شده است. چنانکه «موجب پنج نفر معلّم و رقیب که ملازم کودکان باشند و پنج عورت که غمخوارگی کنند...» (رشید الدین فضل الله، بی تا، ج ۲: ۱۰۰۱).

براساس کاربردهای رقیب در شعر فارسی می توان گفت که وی توسط خانواده های نژاده و مرفّه استخدام می شده تا ضمن محافظت از کودکان، و به ویژه دختران، آنها را از مزاحمت‌های احتمالی و تعرض عاشقان محافظت نماید و در

امر تعلیم و تربیت یاریگر ادیب و معلّم باشد. مروری بر برخی از شواهد رقیب در شعر فارسی برای اثبات آنچه آمد، کفایت می کند:

بنشینیم همه عاشق و معشوق به هم	نه ملامتگر ما را و نه نظاره رقیب (منوچهری، ۱۳۷۰: ۶)
نه در موافقتش زحمت رقیب و رهی	نه در مقدمه رنج رسول و گنج سفیر (انوری، ۱۳۶۴: ۲۵۰)
من به فریاد رقیب از سر کویت نروم	شاهبازم چه غم از بانگ کلاغی دارم (حلاج، ۱۳۴۳: ۱۳۲)
از بیم رقیب طوف کویت نکنم	وز طعنه خلق گفت و گویت نکنم (ابوسعید، ۱۳۷۶: ۶۵)
لیک شکر است از این لاغری خود ما را	که رقیب تو نبیند که به تو در نگیرم (سنایی، ۱۳۶۲: ۴۰۰)
شاهد ابله و رقیب به هاش	می شیرین و میزبان ترش (سنایی، ۱۳۵۹: ۴۳۴)
رقیب آمد که بیرونش کنم مژگان بر ابرو زد	که این مایه ندانی تو که ما را یار غار است این (خاقانی، ۱۳۶۸: ۶۵۵)
اخلاقه یطمعن فیہ و صونه	یغنیه عن متحفظ و رقیب (وراوینی، ۱۳۶۶: ۶۳)

(خوی و منش وی دیگران را در او آزمند و امیدوار می کند، ولی خویشتن داری و پاکدامنی اش وی را از نگهبان و رقیب بی نیاز می سازد).

بر خاک عاشقی پی او برمگیر هان	زیرا رقیب بر ره و معشوق دشمن است (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۷)
ای رقیب از عشق او تا کی شوی مانع مرا	بار او من می برم بر دل تو را باری چه شد گرگ با چوب شبانان بر نتابد بیش از این (اوحدی مراغه ای: ۱۳۶۶)
ای رقیب ار چشم از سر بر کنی	چشم از او گر برکنم چشمم بکن (خجندی، ۱۳۷۲: ۲۹۳)
خنک آن خسته که در کوی تو بی بیم رقیب	دهدش دست که چون باد سحر در گذرد کشته غم را غم از رقیب نباشد (خواجو، ۱۳۶۹: ۶۷۰ و ۶۷۸)

و:

هر که به جور رقیب یا به جفای حیب	عهد فرامش کند مدّعی بی وفاست چه می کنم؟ دل گم کرده باز می جویم (سعدی، ۱۳۶۵: ۷۳۵ و ۴۲۸)
رقیب گفت بر این در چه می کنی شب و روز	من سجده کنان گشته یعنی که از این بگذر گر رقیب او بداند گو بداند و گو بداند (مولانا، ۱۳۶۷: ۴۱۰ و ۷۳۱)
سر را تو چنان کرده رو که رقیب آمد	
مهره ای از جان ربودم بی دهان و بی دهان	

نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید / دور از رخت این خسته رنجور نماندست
 رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت / مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد
 (حافظ، ۱۳۷۱: ۱۱۵ و ۱۸۳)

واژه حصراری نیز با فریبکاری خاص خویش موجبات پنهان ماندن زیبایی و ظرافت معنایی بیت رودکی را فراهم ساخته است. تمام شارحان رودکی آن را منسوب به حصار و به معنای متحصّن و زندانی گرفته و از معنای مجازی آن غفلت نموده اند.

علامه دهخدا در زیر «حصار نشین» مرقوم فرموده اند: «کسی که در حصار نشسته باشد، کنایت از زن مخدره، حصراری» و سپس بیت زیر را از نظامی به عنوان شاهد مثال نقل نموده اند:

آن پری پیکر حصار نشین / بود نقّاش کارخانه چین
 (لغتنامه دهخدا: ذیل حصار نشین)

شواهد متعددی در متون ادب فارسی وجود دارد که حصراری را در معنای استعاره معشوق زیبا رو به کار برده اند، چرا که معشوق زیبایی و طراوت خویش را در پس پرده نقاب و حجاب محصور می دارد. برخی از این شواهد به قرار زیرند:

دوش همه شب همی گریست به زاری / ماه من آن ترک خوبروی حصراری
 رامش کن، شادی کن و عشرت کن و خوش باش / می نوش کن از دست نکویان حصراری
 (فرخی، ۱۳۷۱: ۳۹۲-۳۸۶)

ای لعبت حصراری شغل دگر نداری / مجلس چرا نسازی، باده چرا نیاری
 (منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۱۰)

پس پشتش بسی مهد و عماری / بسود در ماهروییان حصراری
 حصار از روی آن ماه حصراری / شکفته همچو باغ نو بهاری
 (گرگانی، ۱۳۳۷: ۱۷۵)

خوبی خطش بین که بر آن روی چو لاله / کرده زره غالبه آساش حصراری
 (سنایی، ۱۳۶۲: ۶۳۰)

فراق تو ای آفتاب حصراری / جهان کرد بر من چو تازی حصراری
 (قطران: ۱۳۶۲)

چو از حجره غنچه شاه ریاحین / دهد بار چون نیکوان حصراری
 (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۹۴)

۳-۴- بسامد اشعار غنایی و عاشقانه

هر چند که اشعار باز مانده از رودکی بسیار اندک است و «باهمه کوشش پژوهندگان مجموعه اشعار او چیزی در حدود یک هزار بیت یا اندکی بیش از آن است» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۱۸)، با این حال می توان روحیه او را از خلال همین اندک ابیات باقی مانده نیز دریافت. به گفته زرین کوب «زندگی شاد و لذت انگیز بخارا در شعر او - با آنکه از شعر او جز اندکی در دست نیست - جلوه دارد و خواننده دقیق می تواند در این مختصر مرده ریگ شاعر مثل خود او تپیدن دل‌های سیاه چشمان بخارا و اندوه و شادی نام آوران و گردنکشان آن دربار از یاد رفته را در خاطر خویش زنده کند» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۴). در شعر شاعران سبک خراسانی نوعی برون گرایی توأم با نشاط و سرخوشی و شادخواری

جلب توجه می کند و «جز مواردی اندک که شاعران ابراز غم کرده اند، در سایر موارد، شور و نشاط و فکر غنیمت شمردن زندگی فضای شعر شاعران را فراگرفته است» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۹۲).

در مجموعه ابیات بازمانده از رودکی تنها در دو بیت اشاره وار از زندان یاد شده است. مورد اول در قصیده خمیره وی آمده که فضای کلی آن غنایی است. وی در این قصیده که «ظاهرا نخستین وصف شراب اندازی در ادبیات منظوم فارسی است» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۴۰)، گفته است:

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان
(همان: ۴۰)

مورد دوم در قصیده حسرت جوانی، باز هم در فضایی عاشقانه و غنایی گفته است:

به روز چونکه نیارست شد به دیدن او نهیب خواجه او بود و بیم زندان بود
(همان: ۳۳)

جز این دو بیت هیچ توصیفی از زندان در شعر رودکی وجود ندارد تا بتوان آن را قرینه ای برای حصاری به معنای زندانی دانست.

در عوض، آنچه در توصیف عشق، چهره معشوق و زیبایی او در اشعار وی آمده، بسیار زیاد و قابل توجه است. نگاه به اشعاری که با مطلع های زیر در ابیات بازمانده از رودکی آمده، برای اثبات این نکته کافی است:

گل صدبرگ و مشک و عنبر و سیب یاسمین سپید و مورد به زیب
(دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۲۵)

به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست
(همان: ۲۷)

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
(همان: ۲۹)

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لا بل چراغ تابان بود
(همان: ۳۲)

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان
(همان: ۴۰)

سماع و باد گلگون و لعبان چو ماه اگر فرشته بیند در اوقند در چاه
(همان: ۵۰)

و نیز در سرودپاره های دهن تنگ (ص ۵۴)، وسوسه عاشقی (ص ۵۴)، از در گریه ام همی خندم (ص ۵۶)، گرد و کلان (ص ۵۶) و روزی که تو را نبینم آن روز مباد (ص ۵۹). بنابراین، نوع نگاه رودکی به جهان هستی نیز، ما را به سوی برداشتی جدید از بیت:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب

سوق می دهد.

۵- نتیجه‌گیری:

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که بیت:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب

به یکی از رسوم اجتماعی که امروزه به علت تغییرات فرهنگی، تعویض نظام آموزشی کودکان و تحول در پوشش ایرانیان منسوخ شده، اشاره دارد. تغییر معنای واژگان و فریبندگی معنی قاموسی آنها نیز در پوشیده ماندن این رسم از نگاه دقیق شارحان موثر واقع شده است. خمیرمایه فرهنگی بیت یاد شده را می‌توان در این نکته خلاصه کرد که خانواده‌های اصیل ایرانی برای تربیت و محافظت از کودکان خویش، در کنار معلم و ادیب، از شخص دیگری که با عنوان شغلی رقیب نامبردار بوده است، بهره می‌گرفته‌اند. دختران زیبا رو به ناگزیر چهره خود را در پس پرده روی بند مخفی می‌داشته‌اند و در فرصت مناسب، با غفلت رقیب، نقاب را به کناری می‌زده‌اند و چهره خود را برای لحظه‌ای به عاشق خویش می‌نموده‌اند، آشکار و پنهان شدن مداوم آفتاب بهاری در پشت ابر، در تشبیهی مرکب توسط رودکی به این امر مانند شده و خمیرمایه آفرینش شعری را در اختیار او قرار داده است.

منابع

- ۱- ابوسعید ابوالخیر: سخنان منظوم، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات سنایی، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۶.
- ۲- امامی، نصرالله: رودکی استاد شاعران، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۳.
- ۳- انوری ابیوردی: دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرس، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۴.
- ۴- اوحدی مراغه‌ای: دیوان، تصحیح امیر احمد اشرافی، انتشارات پیشرو، تهران ۱۳۶۶.
- ۵- بیلقانی، مجیر الدین: دیوان، به کوشش محمد آبادی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز ۱۳۵۸.
- ۶- پادشاه، محمد: آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۵.
- ۷- حافظ، شمس الدین محمد: دیوان، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۱.
- ۸- حاکمی، اسماعیل: رودکی و منوچهری، دانشگاه پیام نور، تهران ۱۳۶۹.
- ۹- حلاج، منصور: دیوان، به اهتمام داوود شیرازی، کتابخانه سنایی، تهران، بی‌تا.
- ۱۰- خاقانی، افضل الدین بدیل: دیوان، تصحیح ضیاء الدین سجادی، زوار، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸.
- ۱۱- خجندی، کمال: دیوان، تصحیح احمد کرمی، سلسله نشریات ما، تهران ۱۳۷۲.
- ۱۲- خرمشاهی، بهاء الدین: حافظ نامه، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران ۱۳۶۸.
- ۱۳- خطیب رهبر، خلیل: گزیده اشعار رودکی، چ پانزدهم، انتشارات صفیعلیشاه، تهران ۱۳۷۵.
- ۱۴- خواجه: دیوان اشعار، به اهتمام محمد سهیلی خوانساری، پاژنگ، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹.

- ۱۵- دبیر سیاقی، محمد: پیشاهنگان شعر فارسی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۷۰.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر: لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران و سازمان لغتنامه، تهران، ۱۳۲۵-۱۳۶۰.
- ۱۷- رامپوری، غیاث الدین: غیاث اللغات، به کوشش محمد ثروت، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۸- رجایی، محمد خلیل، معالم البلاغه، دانشگاه شیراز، چاپ سوم، شیراز ۱۳۵۹.
- ۱۹- رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران بی تا.
- ۲۰- زرین کوب، عبد الحسین: با کاروان حله، جاویدان، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۱- سعدی: کلیات، به اهتمام محمد علی فروغی، امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۲- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم: حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.
- ۲۳- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم: دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۴- سیف فرغانی: دیوان، تصحیح ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵- شعار، جعفر: انوری، حسن: گزیده اشعار رودکی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۶- شفیعی کدکنی، محمد رضا: صور خیال در شعر فارسی، آگاه، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۷- شمیسا، سیروس: بیان، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۰.
- ۲۸- طالبیان، یحیی: صور خیال در شعر شاعران سبک خراسانی، انتشارات عماد، کرمان ۱۳۷۸.
- ۲۹- غلامرضایی، محمد: سبک شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۷.
- ۳۰- فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران ۱۳۷۱.
- ۳۱- قطران تبریزی: دیوان، تصحیح محمد نخجوانی، ققنوس، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۲- گرگانی، فخرالدین اسعد: ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محجوب، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۳۷.
- ۳۳- معین، محمد: فرهنگ فارسی، امیر کبیر، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۱.
- ۳۴- منوچهری دامغانی: دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران ۱۳۷۰.
- ۳۵- مولانا، جلال الدین محمد: کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ دوازدهم، تهران ۱۳۶۷.
- ۳۶- نفیسی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، چاپ دوم، امیر کبیر، تهران.
- ۳۷- وراوینی، سعد الدین: مرزبان نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶.
- ۳۸- یوسفی، غلامحسین: چشمه روشن، علمی، تهران ۱۳۶۹.